

## چکیده

کاوش برای شناخت روابط اجتماعی و مدنی‌ای که در دوره‌های تاریخی گذشته‌ی ایران برقرار بوده‌اند نکته‌هایی را به میان می‌آورد که راه‌سنجش با آنچه در سرزمین‌های اروپای مرکزی روی کرده است و به قید تداوم و مشروط بر اسناد، امروز زیر عنوان‌های مدرن و مدرنیته می‌آیند را باز کند.

از دیدگاه ما، ژرف‌نگری انسان‌ها - چه در مشرق زمین تلاش کنند و چه در غرب - روی به آینده دارد؛ مگر آن‌جا که گزارش‌ها دگراند و محدود. مدرنیته، به مثابه مقوله‌ای که می‌تواند نمایانگر یگانگی آرمان‌ها و گونه‌گونی نگرش و تدبیر در باب رویدادهای محلی باشد، موضوعی است که مورد بحث قرار گرفته و برخی از ویژگی‌های لغوی و معنایی‌اش - که بیش‌تر جلب توجه می‌کنند - به میان آورده شده‌اند. در گزارش تلاش شده تا چارچوب روزمرگی‌های تحرک فکری و اجتماعی مورد سنجش قرار گیرند تا مگر بتوانیم، پایه‌ها و اساس مقوله‌ی مدرنیته به عنوان ابزارهایی شناخته بنگریم.

واژه‌های کلیدی: مدرنیته - فضا - مفهوم - شکل - کیچ

- سنجش

## پیشینه‌ها و روزهای مدرنیته

دکتر محمد منصور فلامکی\*

## مقدمه

آنجا که تولید فرآورده‌های روزمره، برای تجهیز فضای ساخته شده، به شکل و مفهومی نو در عرصه‌ی شهرها ظاهر می‌شوند - بی‌این‌که خصیصه‌ی نوبودن آن‌ها، الزاماً، بر مبانی نظری خاصی که به جهان معانی متوجه‌اند، متکی باشد.

و به دیگرسخن این گونه می‌توانیم گفت که، نزد عام، آن‌جا مدرنیته ویژگی اصلی و اولیه برای فرآورده‌ای (چه کالبدی و چه مفهومی) دانسته می‌شود که، در بازسازی‌اش، بخشیدن تشخیصی مدرن به آن، هدف قرار گرفته باشد. و اگر این گونه می‌توانیم گفت تعریف عام را پذیرا شویم، قبول کرده‌ایم که تمام اقداماتی که انسان‌ها در راه نوآوری صورت می‌دهند، پدیدآورنده‌ی مدرنیته به شمار تواند آمد.

## نوسازی ارزش‌ها در گذشته‌های دور و

## نزدیک ما

به دو گستره‌ی جغرافیایی، که هر یک به شکلی خاص خود بر سیر متعالی اندیشه تکیه داشته و آن را توسعه داده‌اند، نگاهی گذرا خواهیم داشت: ایران، به جهاتی روشن، روزمره و روی به ما (اول) و اروپای مرکزی به عنوان یکی از مهم‌ترین هسته‌های فراهم آورنده و اشاعه دهنده‌ی فرآورده‌های نو و مترقی، چه در زمینه‌ی مصداق‌های کالبدی و چه در زمینه‌ی مفهوم‌های مدنی و فرهنگی و هنری (دوم).

نزد ما ایرانیان، کهن اورمزد، یزدان پاک، ایزد یکتا، به زمان‌های محدود، در اندیشه‌ها و کردارهای شاهی آرمانی تجلی می‌یافت و راهبری جامعه به عهده‌اش گذارده می‌شد. در فاصله‌ی میان اهور مزدا و انسان‌هایی که دارای قوه تشخیص بودند (اما نه الزاماً پیروی نیکی)، فردی جای داشت که از چهارده سالگی زیر تعلیم نظام یافته‌ای قرار می‌گرفت که محور اصلی و یگانه زندگی‌اش تعالی بود: شناخت آنچه تا دیروز برتر بود و آگاهی بر آنچه می‌توانست برتر باشد و تلاش در گسترش دادن آنچه به تحقق یافتن اندیشیدن

پیش از هر چیز، نیاز به آن داریم که برای ارائه‌ی تعریفی برای مدرنیته تلاش کنیم. این واژه، به دلیل تعلق‌اش به زبانی دیگر برای ما بیگانه نیست بل، به دلیل تشابه‌ها و رابطه‌هایش با واژه‌های مدرن، مدرنیسم، مدرنیزاسیون که نزد ما رایج‌اند و با شناختی که از سرزمین زادگاهش داریم و همچنین به دلیل واردشدنش در جرگه‌ی هنرها و معماری و پیوندهایی که در معنا با نهضت مدرن پیدا کرده، پر بار می‌نماید و البته گنگ.

اگر ویژگی هر آنچه مدرن است را مدرنیته بدانیم یا بنامیم، نیاز به آن خواهیم داشت که این صفت که وجه انتزاعی آن خصیصه یا ویژگی اولیه را مشخص کنیم. مدرنیته، ویژگی اولیه یا بلافاصله قابل برداشت از یک موجودیت مدرن نیست و شاید به همین جهت است که برای دریافتش مجبور به تلاشی بیشتر می‌شویم. از سوی دیگر، واژه‌ی مدرن را نمی‌توانیم به تعریفی ساده بگیریم زیرا، در زبان اصلی نیز، هاله‌ای از ابهام به دور آن دیده می‌شود. در گزارش کوتاهی که عرضه می‌داریم، نخست به تعریفی برای مدرنیته تکیه می‌کنیم که وجه عام دارد و از مکان عمومی‌هایی برداشت می‌شود که کم یا بیش نزد ما ایرانیان نیز شناخته شده‌اند. سپس به مواردی دیگر می‌توانیم بنگریم: جایی که حاصل ملموس و محسوس پژوهش‌هایی در راه نوآوری در صحنه‌ی زندگی روزمره، به میان می‌آیند؛ آنجا که جامعیت و تمامیت اجرایی مصداق کالبدی و مفهومی خاصی به قید هماهنگی و به قصد نوآوری، در جو شهرها، تبلور پیدا می‌کند؛ آنجا که خصیصه‌ی غالب از مجموعه خصائص هر فرآورده‌ی کالبدی یا نظری و (با اتکاء بر شکل یا معنا به دست داده شده)، با واژه‌ی مدرن تعریف می‌شود؛ آنجا که پدیده‌هایی که بار سنتی دارند، به قصد نوآوری، موضوع تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند و ارزیابی‌ای دوباره می‌شوند؛

و به مسئولان مدیریت سرزمین‌های کشور سفارش نمی‌کرد که به ماهیت و معنای تعالی مردم سخت اندیشه کنند. به این نکته نگاهی گذرا داشته باشیم.<sup>۲</sup>

در دهه‌های آغازین سده سوم میلادی، بزرگ‌زاده‌ای زاهد به نام تنسر به هنگام ظهور اردشیر براردوان، نامه‌ای به شاهزاده گشنسب یا ماه‌گشنسب می‌نویسد که، از جمله، در آن می‌خوانیم که "مردم در دین چهار اعضا دارند: عضو اول اصحاب دین، عضو دوم مقاتل، عضو سوم کتاب، عضو چهارم مهنه ...". و، در راه اعتلای جامعه‌ای که در شرایط تاریخی و مدیریتی‌ای بحرانی به سر می‌برد، از تنسر می‌شنویم که خواستار طاعت مردم از سه موجودیتی می‌شود که حافظ ارزش‌های معنوی به شمار می‌آیند؛ یعنی: دین و عقل و سلطان. برای از میان برداشتن طمع، برای نگهداشت ارزش‌هایی مانند عفاف و قناعت و دوستی مرعی و نصیحت صادقانه و رحم موصول؛ که این‌ها، متوسل شدن به اخلاق متکی بر دین و منطق زاده از عقل و نظم برخاسته از مدیریت مرکزی، شرط توفیقی است که تنسر عنوان می‌کند.<sup>۳</sup>

متوسل شدن مدیریت متمرکز به عقل محض و فیض فضل، یا بر دین و عقل و سلطان اتکاء داشتن، برای آن بوده است که اعضاء چهارگانه‌ی جامعه در مجموعه رابطه‌هایی متعالی قرار داده شوند و نوسازی جامعه، در راه گسترش دادن ارزش‌هایی نو، هم به مقوله‌های الهی - انسانی بنگرد و هم به تولید روزمره‌ی آنچه به کار بهبود وضع مردمان می‌آید، بپردازد.

و تا اینجا یادآور می‌شویم که نزد ایرانیان باستان، تعالی انسان‌ها، فارغ از متشکل کردن و سازمان یافته خواستن آنان برای دستیابی به ارزش‌هایی نو، فهم نمی‌شود. و این امری است که بی‌جایگزینی و دگرگونی ارزش‌ها تحقق نمی‌یابد. و نیز قابل یادآوری است که بر نشانیدن ارزشی شناخته شده اما از دست رفته در پیکره‌ی جامعه‌ای فعال و در چهارچوب رابطه‌ها و اخلاقیاتی در هر حال پویا و کارآ به شمار می‌آیند، به

نیک و رفتار نیک و کارهای نیک می‌انجامید، محور اصلی آن زندگی دانسته می‌شدند.<sup>۱</sup>

اگر دستیابی به نیک‌اندیشیدن و توفیق در همگانی کردن رفتار و کردار نیک نزد افراد جامعه را به معنای ستاتیکی بگیریم، یعنی اگر قبول کنیم که فقط ارزش‌هایی شناخته شده می‌بایست در جوامع ترویج می‌یافته‌اند و نه ارزش‌هایی که پیوسته دگرگون می‌شدند تا آنچه برتر دانسته می‌شد را گسترش دهند، این پرسش‌ها به میان می‌آیند:

- چرا تعلیم شاهزادگان تنها به دست آنان که برتر تشخیص داده می‌شوند باید صورت گیرد؟

مگر نه این‌که انتقال دانسته‌ها و یافته‌ها می‌تواند، به دست هر کس و یا هر نظامی که صورت پذیرد، نتیجه‌ای نیکو دهد؟ اما می‌دانیم آن کس که می‌توانست تعلیم دهد، می‌بایست فرزانه‌ترین و داورترین و پرهیزگارترین و دلیرترین باشد و این حاصل نتواند شد مگر آنگاه که نظام یا دستگاه معینی، به شکلی پیوسته، به ارزیابی ارزش‌هایی بپردازد که برتری مورد نظر را تعیین و تضمین می‌کند.

- چرا جهانگیری و جنگ و چرا تلاش در گستردن مرزهای قراردادی؟

مگر نه آن‌که ثبات بخشیدن به ارزش‌های شناخته شده و در همه حال ارجح می‌توانسته هر نظام قائل به وجود ارزش‌های مطلق را راضی کنند؟

اما می‌دانیم که در روزگار گذشته، راه انتقال و سنجش اندیشه‌ها، حضور یافتن و زندگی کردن - و الزاماً به رزم رفتن به همراه حافظان - در زمین‌هایی دگر بوده و رزم‌یاران به هر دو گونه موهبت یافت شدنی نزد سایر تمدن‌ها چشم داشته‌اند: هم موهبت‌های مادی و هم موهبت‌های معنوی‌ای که در پهنه‌ی مکان‌ها و در ذات اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها و دانش‌ها یافت می‌شده‌اند.

و اگر جز این بود، در راه تلاش برای زنده نگه داشتن نظام پویایی که تضمین‌کننده‌ی ترویج و تعالی ارزش‌ها به شمار می‌رفت، تنسر نامه‌ای به گشنسب نمی‌نوشت

معنوی و برخورداری از تحرک اجتماعی برپا داشته می‌شود؛ قطب‌های این چرخه، یعنی فیضان و تحصیل و شناخت، هر سه نماینده‌ی نوآوری به قصد تعالی‌اند.<sup>۵</sup>

و جالب توجه است که در صفحات پرقدر مکتوبات ایرانیان در طول هزاره‌ای که پس از فارابی آغاز می‌شود، همه‌جا، تلاش برای آفرینش آنچه والاتر و زیباتر است، شرط اصلی تعالی در فاصله میان "اینجهان" و "آنجهان" دانسته می‌شود، چه "انیس‌الناس" آقاشجاع را بخوانی و چه در "تمهیدات" عین‌القضات همدانی غورکنی؛ چه در جهان اندیشه‌های سلطان طریقت احمد غزالی تفحص کنی و چه "گوهرمراد" عبدالرزاق لاهیجانی را بکاوی. این بخش از یادداشت‌مان را با یادآوری مفهوم اسفار اربعه، سیر توفیق عارفان ایران در زندگی اینجهانی - آنجهانی به پایان می‌بریم، سیری که بی‌نوآوری عارف به قصد تعالی بی‌معنا می‌ماند: سفرهای از خلق به حق، به حق در حق، از حق به خلق و به حق در خلق. و در طول این اسفار است که عطار و مولوی، نسفی و شیخ احمد احسائی، خیال به معنای قوه‌ای نفسانی - روحانی را مولود و محصول اراده، قصد و تمایل ضمیر خیال یا اندیشه‌پردازی آزادانه‌ی انسانی می‌دانند.

### نگاهی به تعالی مدام ارزش‌ها در غرب

هر آینه بخواهیم با آنچه نزد ایرانیان دیدیم به موضوع آفرینش ارزش‌ها و مصداق‌های نو به منظور شناخت تعالی در غرب بنگریم راهی جز آن نداریم که به اختصار بسیار روی آوریم؛ کاری که با مخاطره‌ی نارسایی همراه است. از این روی ترجیح می‌دهیم که به این موضوع از راه پی‌گیری زاده شدن واژه‌های مدرن، مدرنیسم و مدرنیته نزد اروپاییان بپردازیم. برای این نیز خود را ناچار به رعایت اختصار می‌بینیم. اما پیش از آن، نمی‌توانیم یادآور شویم که سیر تبادل اندیشه و نقد ادبی، فرهنگی و علمی نزد اروپاییان - علی‌رغم تمام ممانعت‌ها و ستیزها و تفتیش‌هایی که

همان اندازه نوآوری امری ضروری به حساب می‌آید که مجهزکردن جامعه به ابزارهای فکری و کاربردی‌ای نو.

بینشی چنان که دیدیم، نزد ایرانیانی که اسلام آوردند، رواج دارد. نامه بس ارزشمند حضرت علی (ع) به مالکاشتر، اگر برای ایرانیان، به ویژه در دهه‌های اخیر، زمینه‌های ارزشی و تاریخی و مدنی نمی‌داشت، این گونه که می‌بینیم مرجع قرار نمی‌گرفت. بنگریم به این که در جامعه‌ی نوساخته‌ای که خواسته می‌شود انتظام میان اعضاء چهارگانه‌ی جامعه انسانی، به همان اندازه موضوع تأکید و تأیید است که پیوسته گسترش دادن ارزش‌های معنوی و مادی؛ و هشدار به کسانی داده می‌شود که در پی راهی بودند سوای گزینش ارزش‌ها و افکار متعالی؛ چیزی که دین مبین اسلام برای آن سرزمین آفریقایی آورده بود. و نکته‌ای مهمتر این است که، ضمن سفارش بر نگهداشت شرایط نظام طبقاتی حاکم، خواسته می‌شود که "مبادا روش شایسته‌ای را که اعیان آن امت بر آن کار کرده و الفت بدان پیدا کرده و رعیت را بدان شایسته کرده‌اند نقض کنی و بشکنی و طریقتی را از نو پدید آوری که به روش‌های پیشین زیان رساند."

اشاره به سیاست‌نامه‌ی امیرمؤمنان، می‌خواهد یادآور گستردگی صحنه‌ای باشد که مسلمانان در پهنه‌اش زیستن آغاز کرده بودند. و در همین صحنه‌ی فراخ است که، چهار سده دیرتر، عالمیان با اندیشه‌های ژرف ابونصر محمد فارابی در تدوین نظام آرمانی شهری آشنا می‌شوند که، به شرط فیضان خداوندی و به شرط تحصیل مدام شهروندان و به شرط در دسترس قراردادن منابع و ابزارهای شناخت برای همگان، هر شهروندی می‌تواند تمام موانع پیشرفت در جامعه را از سر راه بردارد و حتی می‌تواند به مقام رئیس اول شهر رسد.<sup>۴</sup>

شرط تعالی در مدینه‌ی فاضله‌ی فارابی قرارگرفتن فرد درون چرخه‌ای است که به قصد ترقی در جهان

ناظر بر تاریخ و دومی متوجه و معطوف به جهان هنرها.

"یورگن هابرماس" می‌گوید که: "واژه‌ی مدرن بیانگر مفهومی است همانند نتیجه‌ی گذر از کهنه به نو، هر بار که وجدان یک دوران، خود را در ارتباط با گذشته‌ی دیرینیان قرار دهد."

بی‌جا نیست یادآوری شود که تشخیص و تعیین ارزش‌ها در هر دوره‌ی تاریخی خاصی، با وجدان مردمان همان دوران است؛ آنان، خود، به دگرگون کردن آنچه دیگر نمی‌پسندند اقدام می‌کنند و آنچه می‌آفرینند، برای خود آنان مدرن است بی‌این‌که این معنا برای دیگر مردمان الزاما مدرن به شمار آید.

هابرماس، در باب هنرها، چنین می‌گوید: "خواسته‌ی مبتنی بر این‌که استمرار تاریخ در هم شکسته و منفجر شود، نمایانگر و تشریح‌کننده‌ی نیروی مخالف و جنگنده‌ای برخاسته از وجدان زیبایی شناختی خاصی است که خود را از عمل "نورماسیون" مربوط به سنت آزاد می‌کند و علیه هر گونه مقررات‌سازی و ضابطه‌سازی می‌زید."

هابرماس سپس - و از دیدگاهی - توجه می‌دهد که: "آگاهی از زمان، که با هنر پیشگام درمی‌آمیزد، معمولاً ضد تاریخی نیست؛ این آگاهی، تنها خود را علیه مقررات‌سازی/ ضابطه‌سازی معطوف به دریافت تاریخی خاصی، که بر روی تقلید از مدل‌ها بنا شده است، هدایت می‌کند. و از گذشته‌هایی که از دیدگاه تاریخی شناخته شده و در دسترس‌اند بهره‌جویی می‌کند؛ اما همزمان با آن، خود را از خنثی‌سازی‌هایی زاده از قانون - که از سوی تاریخ‌گرایی اعمال می‌شود - می‌رهاند ..."

نظریه‌ی هابرماس، در هر دو مورد عام و خاص محفل هنرمندان، به خاطر این‌که هر حرکت مدرنی را قویا وابسته به زمان می‌داند، وجه تاریخی پیدا می‌کند و معطوف به مکان یا مکان‌هایی معین می‌شود؛ و از این دیدگاه است که ما، در این یادداشت، به میان آوردیم.

"گالیله‌ها" را با "برونو"ها پیوند می‌دهند - توانسته استمرار خود را حفظ کند و کم و کیف فرآورده‌های خود را، به قید مکتوب کردن آن‌ها، در فضای اجتماعی بنمایاند.

واژه‌ی مدرن از قرن پنجم میلادی به بعد به کارگرفته شده و با تمام گنگی‌هایی که از همان آغاز داشته، تا سده‌ی هفدهم میلادی، بی‌کاوش‌ها و تطبیق‌هایی خاص، مورد استفاده قرار گرفته است. اما پس از این، برخی از دانشمندان مغرب‌زمین، خواستار آن شده‌اند که بار مفهومی و ارزشی خاصی به آن دهند. تا آن‌جا که از بررسی‌های اولیه برمی‌آید، بر این امر توافق شده که، از سال‌های آغاز حرکت‌هایی که زمینه‌ی شکل‌گیری رنسانس را فراهم کردند، واژه‌ی مدرن مصداق تاریخی خود را نیز پیدا کرده است.

و چنان که در بسیاری از گستره‌های زندگی در سده‌ی بیستم روی می‌دهد، نزدیکی فرهنگ‌ها و کم یا بیش همگانی‌شدن تجربه‌ها نزد قوم‌ها و ملت‌های متفاوت، بار سمانتیک برخی از واژه‌ها، بی‌تعریفی تدوین شده و مکتوب‌شده، توسط جوّ تجربی و بنابر آنچه ساده‌تر و رساتر می‌نموده، مورد قبول عام قرار می‌گیرد. و این امری است که، به تناسب فزونی یافتن تعداد واژه‌ها و اصطلاحاتی که در سطح جهانی به گردش درمی‌آیند و پذیرفته می‌شوند، هر روز بیشتر روی خواهد داد. هر آینه نزد خودمان پی‌جوی تعریفی برای کلمه‌ی مدرن بشویم، در بهترین شرایط، به سراغ واژه‌های رایج در زبان روزمره می‌رویم و قصد می‌کنیم که واژه‌های نو و جدید را به گونه‌ای تعریف کنیم که به مدرن برسیم.

اما در این گزارش، قصد داریم، در پی غور و سنجشی متناسب با توان‌مان، به مفهومی دقیق‌تر از آنچه نزد همگان مکان عمومی شده است برسیم. از میان تعریف‌هایی که برای واژه‌ی مدرن می‌توانیم یافت، نظریه‌ی "هابرماس" را جامع‌تر و به خود نزدیک‌تر یافته‌ایم و آن‌را یکی از نکات ثابت این یادداشت قرار می‌دهیم. از وی دو تعریف مکمل داریم؛ یکی گسترده و

### نگاهی دوباره به مفهوم مدرنیته

پس از آنکه سیر متعالی متضمن آفرینش مصداق‌ها و مفهوم‌هایی نو را به مثابه‌ی تعریفی عام برای مدرنیته گرفتیم، زمینه را برای آن فراهم می‌کنیم تا به معنا و به خاستگاه‌های این واژه با دقتی بیش بنگریم. و در این باب دو نکته را به میان می‌آوریم: اول، آنچه در کنه واژه‌ی مدرن - نزد اروپاییان - نهفته و دوم، چگونگی زاده شدن فکری نو، در فرهنگ ایران.

واژه‌ی مدرن در آغاز مدرنوس، از دو بخش "مودو" و "ارنوس" ترکیب می‌شده مودو = مدوس به معنای اندازه، اندازه‌ی درست و به قاعده بوده و بعد شکل قانون را دارا شده است. همین معنا، سپس، به معنای درست در زمان (یا به موقع درست) درمی‌آید و در ترکیب با "ارنوس" به حیطة عمل‌کردی گسترده‌ای دست می‌یابد.<sup>۸</sup>

ارنوس نشان دهنده‌ی هر آن چیزی است که به خارج تعلق دارد و آنچه بیرون است و مدرنوس، در نهایت به معنای چیزی به اندازه، متعلق به امروز می‌شود. به این شکل، مدرن / مدرنوس، موجودیت کمی و قراردادی خود را تلویحاً معنای زمانی می‌بخشد و دوگونه موجودیت ارزشی به آن می‌دهد که عبارت‌انداز: ۱ - آنچه مربوط به اندازه و اندازه درست می‌شود (از یک سو)، و ۲ - فعلیت زمان حال (از سوی دیگر).<sup>۹</sup>

در معنایی که به این ترتیب برای مدرنیته می‌یابیم، ابهام یا نارسانی مفهومی پیش‌گفته امری خصیصه‌ی است و معین نمی‌کند که مدرن بودن، خصیصه‌ای مدرن داشتن، بر مبنای کدام معیاری غیر از روزمرگی تواند بود. اصل و شرط دربرگرفتن بار ارزشی - زمانی نو، نمایانگر شرایط تعیین ارزش‌گذاری نیست. و بنابراین است که "مالدونادو" در نهاد این واژه، ابهام مهمی را مشاهده می‌کند و یادآور می‌شود که "زمینه‌ی اصلی کاربری واژه‌ی مدرنیته نیز نمی‌تواند از شفافیتی لازم برخوردار باشد."

آفرینش‌های مدرن که وضع موجود و جاری را واپس می‌زنند، براساس آگاهی و انتقاد و در جهتی متفاوت و متضاد با آنچه معمول و متداول است صورت می‌گیرند و در این زمینه نیز همان گونه که یادآوری کردیم، پدیده‌هایی متگی بر مفهوم‌ها و مصداق‌های مدرن (مانند گسستن از سنت‌ها، به قید آگاهی از آن‌ها)، تحقق پیدا می‌کنند و این مهم، بر اساس شواهدی که "توماس مالدونادو"<sup>(۱۱)</sup> نویسنده‌ی کتاب "آینده‌ی مدرنیته"<sup>۷</sup> می‌آورد، از دیدگاه وی، در طول زمان، همیشه بیشتر بار ارزشی پیدا می‌کند.

چنان‌که از بررسی‌ها و ارزیابی‌های انجام شده برمی‌آید، بیشترین تلاش‌ها به منظور محتوای ارزشی دادن به واژه‌ی مدرن، در مغرب‌زمین، با رنسانس شروع می‌شوند و بر همین اساس است که، برخی از پژوهندگان، دورانی که از سده‌ی شانزدهم به بعد آغاز شده را، دوران یا عصر مدرن می‌نامند.

برای پایان دادن به این بخش از یادداشت‌مان یادآور می‌شویم که در گسترش دادن و تعمیم دادن و جهانی کردن واژه‌ی مدرن، معماران اروپایی نیز نقش تعیین‌کننده و اساسی داشته‌اند: چه آنگاه که "جورجو وازاری"<sup>(۱۲)</sup> در سال‌های پایانی سده چهاردهم میلادی، هنر زمان خود را مدرن می‌نامد و به تمایز آن با هنر دوران سده‌های میانی - که عتیقه شده‌اش می‌داند - اشاره می‌کند و چه هنگامی که پیشتازان اندیشه در سده‌ی شانزدهم، با دگرگون کردن مفهوم فضا، از طریق اعمال کردن روند هنری رنسانس، عملاً معماری را مولد مصداق‌ها و مفهوم‌های مدرن قلمداد می‌کنند؛ چه آنگاه که نهضت معماری مدرن خود را همزاد با نهضت مدرن می‌داند و چه آنگاه که، بنابر تفسیری از "بنه ولو"، دوران مدرن، برای دستیابی به نتایجی مطلوب و مقبول برای جامعه، از رنسانس به بعد، بر اساس پژوهش مدام، تعریف می‌شود.

انقلاب مشروطیت)، قطب اصلی اندیشه‌ی انسان دانسته می‌شود و امر سنجش‌های انسانی - محیطی - الهی لازمه‌ی آفرینش، به آن سپرده می‌شود. اگر بخواهیم میان آنچه قصد و ماهیت مدرنیته نزد فرهنگ مغرب‌زمین و نزد ایرانیان به شمار می‌آید قیاسی اولیه داشته باشیم این‌گونه توانیم گفت که، در هر دو مورد، زایش و کاربست مفهوم و مصداق نو، روی به تعالی دارد. در مورد اول، نزد اروپاییان، نوزایی کاربردی با مخاطره‌ی بعد تاریخی دادن به گزینش‌های روزمره مواجه می‌شود و در مورد دوم، نزد ما ایرانیان، وجود ابهام در پیوستگی‌های تاریخی موجب نگرانی است. در امر نوزایی کاربردی، سپردن همه‌چیز یک سره به دست تک انسانی که یک‌جا عالم کبیر و عالم صغیر است، نگرانی به بار می‌آورد. این که نوآوری معنوی تا چه اندازه بار مردمی و روزمره دارد و تا کجا، قرار دادن قدرت فردی به عنوان قطبی فراگیر خواهد توانست نتایجی مقبول و قابل تعمیم به بار آورد، موضوع پرسش است.

مدرنیته، در هر دو مکان متفاوتی که دیدیم، به قصدی یگانه زاده می‌شود و خاستگاه‌هایی مشابه نیز دارد. اما آنچه به دو گونه رفتار فرهنگی و به دو گونه بازده متفاوت می‌برد، جهان‌بینی‌های متفاوتی‌اند که فضاهایی متفاوت و مصداق‌هایی متفاوت را، در این دو گونه جوّ مدنی متفاوت، به وجود می‌آورند.

### نگاهی به جهان سده‌ی بیستم و زمینه‌های کلی مدرنیته

در هر دو مکانی که مورد توجه قرار دادیم، چه در سطح مفهوم‌ها و چه در سیطره‌ی مصداق‌ها، در دهه‌های پایانی سده‌ی بیستم، نوزایی کاربردی از مسیر سنتی شناخته شده‌اش خارج می‌شود. از یک سو، یکسان‌شدن بر اساس فرضیه‌ی برابری آدمیان، نوزایی یا نوآوری کاربردی را قابل تعمیم می‌خواهد - و این علیرغم زاده‌شدن حرکت‌ها و گاه فریادهایی

در تعریفی که آورده شد، به چگونگی‌های محتوایی آنچه به عنوان مدرن متولد می‌شود توجهی نمی‌شود؛ معیار اصلی، به روز درست بودن و در لحظه مقبول و پیشرو بودن است. و این، امری است که نمی‌تواند الزاماً تعالی یا پیشرفت معنوی را به همراه داشته باشد.

آفرینش فرآورده‌های نو، در ادب و فرهنگ ایران، دارای چنان منزلتی است که تدوین‌اش یک‌سره به دست تک انسان‌ها سپرده نمی‌شود. جای، برای متظاهرکردن آزادی‌های انسانی، منضبط به شرایطی است که به ظاهر متضاد می‌نمایند: شناخت و سنجش به درستی آنچه هست، شرط ارائه‌ی نظریه‌ای بدیل دانسته می‌شود. و، در این راه، منطق و عقل، به تنهایی، کفایت نمی‌کنند.

نگاهی به آنچه معلم ثانی ابونصر فارابی به عنوان "عقل فعال" به میان می‌آورد، نشان می‌دهد که رمز و رازی دیگر در عالم تدبیر برای تعالی نهفته است: فقط هنگامی که قوای پنجگانه‌ی مخیله، حساسه، ناطقه، نزوعیه و نظریه به شکلی غیرمستقیم با عقل فعال - عقل پیوسته بیدار آدمی - رابطه برقرار می‌کنند، تدوین نظریه‌ای معین و مفهومی نو تحقق پیدا می‌کند.

پس اگر در نظر بداریم که آفرینش مفهوم‌ها و مصداق‌هایی نو در گستره‌های هنر و فرهنگ - و الزاماً تعالی، بنابر تعریفی که برای این پهنه‌های زندگی اجتماعی داریم - مشروط به تأثیرگذاری قوای پنجگانه‌ای خواهد بود رابطه‌ی معنوی میان جهان درون و جهان برون فرد را می‌نمایند، در این آفرینش، هم مجموعه داده‌های موجود (پیوندهای سنتی و عاطفی و تاریخی)، هم داده‌های روز (انگیزه‌های معنوی و معنوی - مادی روزمره) و هم داده‌های کمی و کمی - کیفی آتی (نیازهای وابسته به دیدگاه‌های آرمانی) را مداخله داده‌ایم.

به برداشت ما، نوآوری به قصد تعالی، در جامعه‌ی سنتی ایرانی (از دیرباز تا سال‌های نخستین پس از

"قول به آزادی و صلح آمیز بودن تبادل ابزارها و فرآورده‌ها، قول به دستیابی به جامعه‌ای بدون طبقه؛ قول به آزادی سیاسی و اقتصادی؛ قول به رفاه در سطح جهانی، - [و به ویژه:] - قول به دستیابی به جامعه‌ای رسیونل - پای بند به خرد و تماماً یکپارچه و فراگیر".

## معماری و مدرنیته: زمینه‌ای برای نوزایی و نوآوری کاربردی

جامعه‌ی امروزی ما، همانند کسی است که در حسرت آنچه دیگران دارند می‌زید و شیفتگی و برانگیختگی‌اش برای دستیابی به آنچه برایش، به شکل و به معنا دوست‌داشتنی می‌نماید، دامن از دست فرو افکنده. به این مهم، با توجه به آنچه سهم معماران در هویت بخشیدن و متعالی داشتن جو مدنی شهرها و سرزمین‌ها است، به اختصار بنگریم. از میان فرهیختگان و دانش آموختگانی که، به شیوه‌ی افلاطون و نه به سان سقراط، در جامعه صنعتی مدرن کارگزاراند، معماران نقش بسیار سازنده‌ای دارند و معماری شهرها و سرزمین‌ها، بیان‌کننده یا نمایانگر ویژگی‌هایی شاخص‌تر در تعیین بهره‌وری‌های معنوی همگان است. پس از آن‌که در سال‌های گذار از سده‌ی نوزدهم به بیستم اشتغال در صنایع رمز دستیابی به سعادت مادی اجتماعی دانسته شد، هجوم گسترده به این میعادگاه، آشفتگی‌هایی پر شمار در رفتارهای اجتماعی، در رفتارها و پنداشت‌های فرهنگی، در سلیقه‌های روزمره و در گزینش ابزارهای زندگی آفرید. پذیرش بی‌قید و شرط هر گونه ابزار زندگی، هر گونه رنگ و فضای ساخته شده، هر گونه رابطه‌ی همجواری و همسایگی - بی‌بازتاب‌های کوتاه‌مدت و بلندمدتی که ترکیب‌های متفاوت ابزارهای پیش‌گفته روی فرد و محیط خانوادگی‌اش داشتند - ذهن‌های بیدارتر را در پی آن برد تا واژه‌ای خاص یعنی "کیچ"<sup>۱۱</sup>

است که خواستار استمرار حق تفاوت‌اند و در محفل‌های بیدارتر جهانی شنیده می‌شوند. و از سوی دیگر، نوآوری فرآورده‌های شکلی و مفهومی، در دستور کار کتمان‌شده‌ی مکانیسم‌های تولید یا زایش مفهوم‌ها و مصداق‌های مدرنی قرار دارند که به عنوان نشانه‌ای از پیشرفت جامعه قلمداد می‌شوند.

در همین زمینه، این نکته را نیز عنوان می‌داریم که، در مقوله‌ی معنویات متکی بر شکل‌ها و مفهوم‌ها، تندشدن شتاب تولید می‌تواند بر توان بازدهی فرآورده‌ها اثر منفی بگذارد.

و همچنین عنوان کنیم که، در بهترین شرایط لازم برای تولید فرآورده‌هایی نوساخته و دارای بار معنوی و متعالی، می‌بایست به آنانی که موضوع بهره‌وری از آن‌ها به شمار می‌آیند، به قید مشارکت، اندیشید. و عنوان کنیم که، هر گونه گزینش متکی بر تفکر و تعمق در باب فرآورده‌های نو، نیاز به فرصت‌ها و عرصه‌های آرامی برای سنجش و ارزیابی دارد که با ژرفای معنای آن‌ها متناسب‌اند.

و با توجه به نگرانی‌هایی که در این نکته‌ها نهفته‌اند به جهان امروزی نگاه می‌کنیم و به سال‌های آغازین سده‌ی بیست و یکم که، سده‌ی پرماجرایی است می‌اندیشیم و به یاد می‌آوریم که گذار از انقلاب صنعتی اول به انقلاب صنعتی دوم، سده‌ی بدقولی‌ها و نهان کاری‌ها و کتمان‌گری‌ها نیز هست، با تمام پی‌آوردهایی که برای زیست‌مندان امروز داشته است.

به یاد می‌آوریم که سال‌های آغازین نیمه‌ی دوم قرن پیش، پس از نویدهایی که جهان صنعتی‌شده‌ی پیش از آغاز و انجام جنگ‌های جهانی اول و دوم به جهانیان داد، سخنان یکی از آزاداندیشان معتبرش - "کارلو جولیو آرگان"<sup>۱۰</sup> - دورنمایی خلاف کار را برای ما ترسیم می‌کنند، آنجا که می‌شنویم: "هیچ یک از قول‌های بزرگی که از سوی فنون صنعتی در گستره‌ی اجتماعی داده شده‌اند عملی نشدند!"



## نتیجه‌گیری

سه نکته را می‌توانیم در نتیجه‌گیری از آنچه آوردیم عنوان کنیم.

اول - هر جا که از مدرنیته گفت و شنودی هست، پای معماران به میان آورده می‌شود چه از زبان دکتر هودشتیان در جلسه‌ی سخنرانی در محفل فلسفه‌دانان ایران و چه از زبان "مالدونادو"، آنجا که به شکل‌های اصلی متظاهرشدن مدرنیته و به پی‌آوردهای آن می‌نگرند. و نتیجه این که دانش معماری، به دلیل میزان اثرگذاری گسترده و ماندگارش بر محیط انسانی، در باب مدرنیته مسئولیت سنگینی را به عهده معماران می‌گذارد.

دوم - گذرکردن، به نحو مطلوب از سنتی داده شده و جاری به شکلی نو، از رفتار اجتماعی یا جمعی، متضمن تجزیه و تحلیل و ارزیابی تمام عناصری است که مفهوم‌ها و شکل‌های خاصی را متظاهر می‌کنند. هیچ بدعتی نو نمی‌تواند بی‌شناخت سنت‌های جاری تحقق پذیرد و کارآیی پیدا کند. در آفرینش هر مفهوم و مصداقی حاوی نوآوری‌های متعالی، برخی از عناصر سازنده‌ی سنت‌ها ماندگار می‌شوند، برخی تقویت می‌شوند و برخی تعویض می‌گردند؛ و نتیجه این‌که، مدرنیته، هیچگاه پدیده‌ای از ریشه نو و از آب رسته نیست. مدرنیته تنها در صورت تکیه بر آنچه مقبول و ماندنی است می‌تواند پاسخ‌گویی به نیازها و سلیقه‌های آتی را پذیرا گردد.

سوم - در نوزایی و نوسازیِ کاربردیِ مفهوم‌ها و مصداق‌ها و در عالم شوق برای دستیابی به روحیه‌ای نو، معمولاً آدمیان آنچه نمی‌خواهند را می‌بینند و برای آن بدیل یا جانشینی نو می‌آورند؛ کدام‌اند آدمیانی که بتوانند ادعا کنند که تمام آثار و پی‌آوردهای آنچه "نو" می‌آفرینند را، در جوّ تجربی زندگی اجتماعی و فرهنگی‌ایکه در پهنه‌اش هنوز نزیسته‌اند، می‌شناسند؟

را برای نمایاندن و خامت شرایط انسانی - فرهنگی محیط قرارداد کنند.

و "کیچ"، هنوز دارای همین مفهوم است و قابل کاربری برای هر وضعیتی مشابه به آنچه اشاره کردیم.

از این وضعیت اما، آدمیان برخی از کشورهای صنعتی و نیمه صنعتی گذر کردند و خواستند تا به پاسخ‌گویی سریع و منظم به این گسستگی معنوی و مادی اقدام کنند: پاسخ، تولید انبوه فضای سکونتی و خانه‌سازی ارزان قیمت بود، به معنای تقلیل دادن ارزش‌های نهفته در فضای مسکونی خانواده‌ها و فردها.

لحظه‌ای به یاد بیاوریم که هم پدیدار آمدن آنچه کیچ نام گرفت (که نشانه‌ی ماده‌ی ازبی‌سامانی در رفتار و اندیشه و گزینش‌های تعمیم‌یافته میان مردمان بود) و هم تعمیم‌یافتن تولید خانه‌سازی انبوه (نه‌چنان‌که "هابراکن" و "سار" می‌خواهند، بل چنان‌که در مدون‌های "اونگرس"ها می‌یابیم) در پی دهه‌هایی بوده‌اند که نهضت معماری مدرن بسیار فعال بوده: در آن روزها، خاستگاه‌های "آرتز - اند - کرافتز" و "ده‌ستیل" به "باهاوس" برده می‌شدند و کنگره‌های "سیام"، منشور آتن را نشر می‌داده‌اند.<sup>۱۲</sup> و جالب توجه است اگر به خاطر آوریم که خاستگاه‌های اجتماعی - فرهنگی - علمی همین مکتب‌ها و مدرسه‌ها به مبانی شخصی، نزد تمام معماران اندیشمند و نظریه‌پردازان یافت می‌شوند که تاریخ معماری مدرن هرگز نتوانسته شخصیت برجسته‌شان را کم‌بها دهد؛ از "گروپپوس" تا "پاگانو"، از "باکما" تا "آلتو" و از "وان ایک" تا "نوترا".<sup>۱۳</sup>

نارسایی‌ها و پریشانی‌هایی که به ویژه طی بیست و پنج ساله‌ی اخیر، فزونی پیدا می‌کنند، به سابقه‌ای چنان که دیدیم وابسته و پیوسته‌اند؛ آن‌ها نشانه‌های نامطلوب زاده از روزگاری‌اند که نهضت مدرن اصالت و رسالت و قدر و جایگاه خود را از یاد برد.

## پی‌نوشت‌ها

- \* استاد و عضو هیأت علمی گروه معماری و مرمت، دانشکده هنر و معماری واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی
- ۱- مجتبیایی، دکتر فتح‌الله مجتبیایی - مؤلف کتاب "شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان" - انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران ۱۳۵۲ - .
- ۲- نگاه کنید به متن "نامهٔ تنسر به گشسنب"، به تصحیح استاد مجتبی مینوی - با گردآوری و تعلیقات مجتبی مینوی و محمد اسماعیل رضوانی - انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۴ - . صص ۶۴ - ۴۹
- ۳- نگاه کنید به "نامهٔ تنسر ..."، همان، ص ۵۹ .
- ۴- نگاه کنید به کتاب "فارابی و سیر شهروندی در ایران"، تألیف محمدمنصور فلامکی - چاپ دوم، نشر فضا ۱۳۸۵ - صص ۳۴ / ۲۲۷
- ۵- نگاه کنید به کتاب "فارابی ..."، همان، صص ۳۱۰ / ۳۰۸
- ۶- هابرماس، لورگن (Habermas, Jurgen) فیلسوف پرآوازه‌ی سده‌ی بیستم، که نزد پژوهشگران فارسی زبان از طریق کتاب‌هایی پرشمار شناخته شده است. نکته‌های نقل شده در گزارش ما از مقاله‌ای که توسط "گابریلا آماتو" (Gabriella Amato) و ایتالو پروتزیلو (Itaio Prozzillo) در فصلنامه‌ی Op.Cito شماره ۵۲ به چاپ رسیده برداشت شده‌اند.
- ۷- به مأخذ معرفی شده در پی‌نوشت پیشین توجه شود. موضوع آگاهی از "زمان" که هابرماس بر آن پای فشارد، نمایانگر فضای اندیشه‌ی پرفقدری است که "هانری برگسن" از سازندگان دانسته می‌شود. برای شناخت نظریه‌های برگسون مرتبط با فضای ساخته شده به گزارش سوم از کتاب "ریشه‌ها و گرایش‌های نظری معماری" - اثر همین نویسنده، نشر فضا، چاپ سوم، گزارش سوم مراجعه شود. تهران -
- ۸- "مالدونادو، توماس" (Maldonado Tomas) نویسنده کتاب "آینده‌ی مدرنیته" (IL Futuro della Modernita) که چاپ دوم آن ۱۹۸۷ (ناشر موندادوری، میلان) مورد استفاده‌ی این نگارنده قرار گرفته است.
- ۹- نگاه کنید به کتاب "آینده‌ی مدرنیته"، همان، ص ۱۷۴ - .
- ۱۰- نگاه کنید به آینده‌ی مدرنیته همان، صص ۴۸ / ۱۲۸ - .
- ۱۱- اندیشه‌پرداز و ناقد بزرگ ایتالیا، "آرگان، جولیو کارلو" (Argan, Ceulio Carlo) در گزار به رشد نقد و هنر و معماری از نیمه‌ی اول به نیمه‌ی دوم معماری، در سطح جهانی نقش بوده است. یادداشتی که نقل کرده‌ایم از متنی برگرفته شده که متعلق به مجله‌ی Op.Cit. است که در پی‌نوشت ۶ آورده‌ایم.
- ۱۲- برای شناخت بیشتر این واژه، مراجعه شود به "شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب" اثر محمد منصور فلامکی، نشر فضا، چاپ دوم، تهران ۱۳۸۵، صص
- ۱۳- نگاه کنید به "شکل‌گیری معماری در تجارب ایران و غرب"، همان صص
- ۱۴- نگاه کنید به گزارش سوم کتاب "ریشه‌ها و گرایش‌های نظری معماری" نوشته‌ی همین نویسنده، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵، بخش مربوط به "شرایط آفرینش معماری به مثابه "ماس مدیا"، صص ۶۳ / ۵۶۱ و همچنین به پی‌نوشت شماره‌ی ۸۸ همین متن (صص ۲۶ / ۶۲۵ = واژه Kitsch)